

وصیت نامه شهیدا



بسم رب الشهداء وصدیقین

گردآورنده :

امید محمدی

ایمیل :

omidmohamadi@live.com

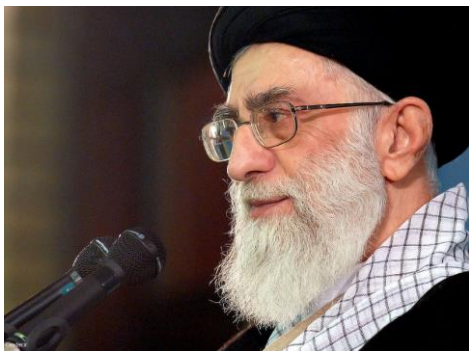
صلوات

اهمیت خواندن وصیتنامه شهدا



امام خمینی (رحمه الله علیه) :

این وصیتنامه هایی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید .



مقام معظم رهبری :

این وصیتنامه هایی که امام می فرمودند بخوانید. من به توصیه ایشان خیلی عمل کرده ام. هر چه از این وصیتنامه های همین بچه های شهید به دستم رسیده، غالباً من اینها را خوانده ام. چیزهای عجیبی است. ما واقعاً از این وصیتنامه ها درس می گیریم.

فهرست

- شہید حمید باکری ۷
- شہید جهان آرا ۱۲
- شہید حسین خرازی ۱۶
- شہید علی صیاد شیرازی ۲۱
- شہید حاج احمد کاظمی ۲۴
- شہید عباس بابائی ۲۸
- شہید رجایی ۳۴
- شہید مهدی باکری ۴۲
- شہید علی خاورزادہ ۴۶
- شہید علی فلاح ۴۹
- شہید ہمت ۶۱
- شہید سید احمد پلارک ۶۶
- شہید حسن باقری ۶۹
- شہید مهدی زین الدین ۷۵
- شہید عبدالحسین برونسی ۸۱

٨٦ شهید علی اکبر شیرودی

٨٨ شهید مصطفی چمران



شهید حمید باکری

بسم الله الرحمن الرحيم

در این لحظات آخر عمر سر تا پا گناه و پشیمانی وصیت خود را می نویسم و علم کامل دارم . که در این مأموریت شهادت ، جان به پروردگار بزرگ باید تسلیم نمایم انشاءالله که ، خداوند متعال با رحمت و بزرگواری خود گناهان بیشمار ، این بنده خطاکار را ببخشد .

وصیت به احسان و آسیه عزیز

۱) انشالله وقتی به سنی رسیدید که توانستید این وصایا را درک نمائید هر چند روز یکبار این وصیتنامه را بخوانید.

۲) شناخت کامل در حد استطاعت خود از خداوند متعال پیدا نمائید در پی اصول اعتقادی تحقیق و مطالعه نمائید و تفکر زیاد نمائید تا به اصول اعتقادی یقین کامل داشته باشید.

۳) احکام اسلامی را (فروع دین) با تعبد کامل و بطور دقیق و با معنی بجا آورید.

۴) آشنایی کامل با قرآن کریم که عزت بخش شما در این دنیای سرتا پا گناه خواهد بود داشته و در آیات آن تفکر زیاد بنمائید و با صوت خواندن قرآن را فرا گیرید.

۵) از راحت طلبی و بدست آوردن روزی بطور ساده دوری نمائید. دائم باید فردی پرتلاش و خستگی ناپذیر باشید.

۶) یقین بدانید تنها اعمال شما که مورد رضایت خداوند متعال قرار خواهد گرفت اعمالی است که تحت ولایت الهی و رسولش و امامش باشد بنابراین در هر زمان و هر موقعیت همت به اعمالی بگمارید که مورد تائید رهبری و امامت باشد.

۷) به کسب علم و آگاهی و شناخت در تاریخ اسلام و تاریخ انقلابات اسلامی اهمیت زیاد قائل شوید .

۸) قدر این انقلاب اسلامی را بدانید و مدام در جهت تحکیم مبانی جمهوری اسلامی کوشا باشید و زندگی خود را صرف تحکیم پایه های این جمهوری قرار دهید .

۹) به اخلاقیات اسلام اهمیت زیاد قائل شده و آن را کسب و عمل نمائید .

۱۰) در جماعات و مراسم به خصوص نماز جمعه ، دعای کمیل و توسل و مجالس بزرگداشت شهداء مرتب شرکت نمائید .

۱۱) رساله امام را دقیق خوانده و مو به مو عمل نمائید .

۱۲) حق مادران را نگهدارید و قدرش را بدانید و احترام و احسان به مادران را به عنوان تکلیف دانسته و خود را عصای دست ایشان نمائید .

۱۳) در زندگیتان همواره آزاده باشید و هیچ چیز غیر از خدا و آنچه خدائی است دل نبندید و بدانید که دنیا زودگذر و فانی است ، فریب زرق و برق دنیا را نخورید .

۱۴) برحذر باشید از وسوسه های نفس و مدام به یاد خدا باشید تا از شر نفس و شیطان در امان باشید .

وصیت به فاطمه :

۱) می دانم در حق شما مدام ظلم کرده ام و وظیفه ام را بجا نیاورده ام ولی یقین بدان که خود را بنده ای قاصر و کم کاری میدانم و امید دارم که حلالم نمائید .

۲) احسان و آسیه امانتهایی هستند در دست تو و مدام در در تربیت اسلامی آنها باید همت گمارید و توجیه و کنترل مواردی که به آنها وصیت نموده ام به عهده شماست .

۳) از کوچکی آنها را با قرآن آشنا کرده و به کلاس قرائت قرآن بروید .

۴) از کوچکی آنها را در مجالس و مجامع خصوصا نماز جمعه ، دعای کمیل و یادبود شهداء شرکت بدهید .

۵) درآمد یا پولی نداشته و ندارم که مهریه تان را بدهم انشا... که حلال خواهید کرد .

۶) مقداری به مهدی مقروض به شکلی که برایتان مقدور باشد پرداخت نمائید منتهی فشار مادی بیش از حد به خودتان در این مورد وارد نکنید .

۷) انشاءالله که شما و عموم فامیل در یادبود من به یاد شهدای کربلا و امام حسین گریه و عزاداری نمائید و مرتب بیاد بیاورید که هستی دهنده اوست و باید شکر به مصلحت الهی گفت.

متأسفانه به علت نبودن وقت نتوانستم وصیتم را تمام نمایم از عموم آشنایان و فامیل حلالیت می‌خواهم انشاءالله همه خدمتگزار اسلام خواهند بود .

حمید باکری



شهید جهان آرا

تو را شکر که شریعت شهادت این یگانه راه رسیدن به خودت را به من
 بنده فقیر و حقیر و گناهکار خود ارزانی داشتی تو را شکر که این
 تنها نعمت خدا پسندیده خودت را بر این انسان ذلیل عطا فرمودی و
 من تنها راه سعادت خویش را شهادت در راهت یافتم و چه زیباست
 که من با زمان کوچکترین وسیله خود اعلاترین و ارزشمندترین
 ارزشها را گرفتم، و این نیست مگر لطف و عنایت پروردگار نسبت به
 بنده اش.

خداوندا مرا از این همه لطف و عنایت دورمگردان و شهادت را نصیبم کن.

من برای کسی وصیتی ندارم ولی يك مشت درد و رنج دارم که بر این صفحه کاغذ می خواهم همچون تیغی و یا تیری بر قلب سیاه دلانی که این آزادی را حس نکرده اند بر سر اموال این دنیا ملت را، امتی را و جهانی را به نیستی و نابودی می کشانند، فرود آورم. خداوندا تو خود شاهد بودی که من تعهد این آزادی را با گذران تمام وقت هستی خویش ارج نهادم و با تمام دردها و رنجهایی که بعد از انقلاب بر جانم وارد شد صبر و شکیبایی کردم ولی این را می دانم که این سران تازه به دوران رسیده نعمت آزادی را درك نکرده اند چون در بند نبوده اند یا در گوشه های دریاها، پاریس و لندن و هامبورگ بوده اند و یا در.....

و تو ای امام، ای که به اندازه تمامی قرن‌ها سختیها و رنج کشیدی از دست این نابخردان خرد همه هیچ دان! لحظه لحظه این زندگی بر تو همچون نوح، موسی و عیسی و محمد (ص) گذشت.

ولی تو ای امام و ای عصاره تاریخ بدان که با حرکت، حرکت اسلام را در تاریخ جدید شروع کردی و آزادی مستضعفان جهان را تضمین کردی. ولی ای امام کیست که این همه رنجها و دردهای

تو را درك كند و کیست که دریابد که لحظه ای کوتاهی ازاین حرکت به هرعنوان خیاطی به تاریخ انسانیت و کلیه انسانهای حاضر و آینده تاریخ می باشد.

ای امام درد تو را،رنج تو را می دانم چه کسانی با جان می خرنند.جوان با ایمان،که هستی و زندگی تازه خویش را در راه به هدف رسیدن حکومت عدل اسلامی فدا می کند بله ای امام درد تو را جوانان درك می کنند اینان که ازمال دنیا فقط و فقط رهبری تو را دارند،و جان خویش را برای هدفت که اسلام است فدا می کنند و بدان ای امام تا لحظه ای که خون در رگ ما جوانان پاك اسلام وجود دارد. لحظه ای نمی گذاریم که خط پیامبرگونه تو که بخط انبیاءو تاریخ وصل است به انحراف کشیده شود.ولی ای امام من به عنوان کسی که شاید کربلای حسین را در کربلای خرمشهر دیده ام سخنی با تو دارم که از اعماق جانم و از پرپر شدن خون جوانان خرمشهر برمی خیزد و آن اینست.ای امام از روزیکه جنگ آغاز شد تا لحظه ای که خرمشهرسقوط کرد من يك ماه به طور مداوم کربلا را می دیدم هر روز که حمله دشمن بر برادران سخت می شد و فریاد آنها بی سیم را از کار می انداخت و هیچ راه نجاتی نبود به اتاق خود می رفتم گریه را آغاز می کردم و فریاد می زد:«ای رب العالمین بر ما میسند ذلت و خواری را»





شهید

حسین خرازی

بسم رب الصدیقین

خطاب به فرماندهان و رزمندگان اسلام:

ما لشکر امام حسینیم، حسین وار هم باید بکنیم، اگر بخواهیم قبر
شش گوشه امام حسین (ع) را در آغوش بگیریم کلامی و دعایی
جز این نباید داشته باشیم: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل
محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد.»

اگر در پیروزی‌ها خودمان را دخیل بدانیم این حجاب است برای
ما، این شاید انکار خداست.

اگر برای خدا جنگ می‌کنید احتیاج ندارد به من و دیگری
گزارش کنید. گزارش را نگه دارید برای قیامت. اگر کار برای
خداست گفتنش برای چه؟

در مشکلات است که انسانها آزمایش می‌شوند. صبر پیشه کنید که
دنیا فانی است و ما معتقد به معاد هستیم. هر چه که می‌کشیم و هر
چه که بر سرمان می‌آید از نافرمانی خداست و همه ریشه در عدم
رعایت حلال و حرام خدا دارد.

سهل‌انگاری و سستی در اعمال عبادی تا نااثیر نامطلوبی در پیروزی‌ها
دارد. همه ما مکلفیم و وظیفه داریم با وجود همه نارسایی‌ها بنا به
فرمان رهبری، جنگ را به همین شدت و با منتهای قدرت ادامه
بدهیم زیرا ما بنا بر احساس وظیفه شرعی می‌جنگیم نه به قصد
پیروزی تنها.

مطبوعات ما جنگ را درشت می‌نویسد، درست نمی‌نویسد. مساله من
تنها جنگ است و در همان جا هم مساله من حل می‌شود.

همواره سعی‌مان این باشد که خاطره شهدا را در ذهنمان زنده نگه
داریم و شهدا را به عنوان يك الگو در نظر داشته باشیم که شهدا

راهشان راه انبیاست و پاسداران واقعی هستند که در این راه شهید شدند.

من علاقمندم که با بی‌آلایشی تمام، همیشه در میان بسیجی‌ها باشم و به درد دل آنها برسم.

وصیتنامه اول:

... از مردم می‌خواهم که پشتیبان ولایت فقیه باشند، راه شهدای ما راه حق است، اول می‌خواهم که آنها مرا بخشیده و شفاعت مرا در روز جزا کنند و از خدا می‌خواهم که ادامه‌دهنده راه آنها باشم. آنهایی که با بودنشان و زندگی‌شان به ما درس ایثار دادند. با جهادشان درس مقاومت و با رفتنشان درس عشق به ما آموختند. از مسئولین عزیز و مردم حزب‌الهی می‌خواهم که در مقابل آن افرادی که نتوانستند از طریق عقیده، مردم را از انقلاب دور و منحرف کنند و الان در کشور دست به مبارزه دیگری از طریق اشاعه فساد و فحشا و بی‌حجابی زده‌اند در مقابل آنها ایستادگی کنید و با جدیت هر چه تمامتر جلو این فسادها را بگیرید.

وصیت نامه دوم :

استغفرالله، خدایا امان از تاریکی و تنگی و فشار قبر و سوال نکیر و منکر در روز محشر و قیامت، به فریادم برس. خدایا دل شکسته و مضطرب، صاحب پیروزی و موفقیت تو را می‌دانم و بس. و بر تو توکل دارم. خدایا تا زمان عملیات، فاصله زیادی نیست، خدایا به قول امام خمینی [ره] تو فرمانده کل قوا هستی، خودت رزمندگان را پیروز گردان، شر مدام کافر را از سر مسلمین بکن. خدایا! از مال دنیا چیزی جز بدهکاری و گناه ندارم. خدایا! تو خود توبه مرا قبول کن و از فیض عظمای شهادت نصیب و بهره‌مندم ساز و از تو طلب مغفرت و عفو دارم ... می‌دانم در امر بیت المال امانتدار خوبی نبودم و ممکن است زیاده‌روی کرده باشم، خلاصه برایم رد مظالم کنید و آمرزش بخواهید.

و السلام

حسین خرازی - ۱۳۶۵/۱۰/۱





شهید

علی صیاد شیرازی

خداوندا! این تو هستی که قلبم را ملامال از عشق به راهت،
اسلامت، نظامت و ولایتت قرار دادی.

خدایا تو می دانی که همواره آماده بوده ام آنچه را که تو خود به من
دادی در راه عشقی که به راهت دارم تثار کنم، اگر این نبود آنهم
خواست تو بود.

پروردگارا! رفتن در دست توست، من نمی دانم چه موقع خواهم
رفت، ولی می دانم که از تو باید بخواهم مرا در رکاب امام زمان

(علیه السلام) قرار دهی و آنقدر با دشمنان قسم خوردهات بجنگم
تا به فیض شهادت برسم.

از پدر و مادرم که حق بزرگی بر گردن من دارند می‌خواهم مرا
بیخشند، من نیز همواره برایشان دعا کرده‌ام که عاقبتشان به خیر
باشد.

از همسر گرامی و فداکار و فرزندانم می‌خواهم که مرا بیخشند که
کمتر توانستم به آنها برسم و بیشتر می‌خواهم وقف راهی باشم که
خداوند متعال به امت زمان ما عطا فرموده، آنچه از دنیا برایم باقی
می‌ماند حق است که در اختیار همسرم قرار گیرد...

خداوندا! ولی امرت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را تا ظهور حضرت
مهدی (علیه السلام) زنده و پاینده و موفق بدار،

آمین یا رب العالمین / من الله التوفیق / یا حق





شهيد

حاج احمد كاظمي

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اكبر

اشهد ان لا اله الا الله،

اشهد ان محمد رسول الله،

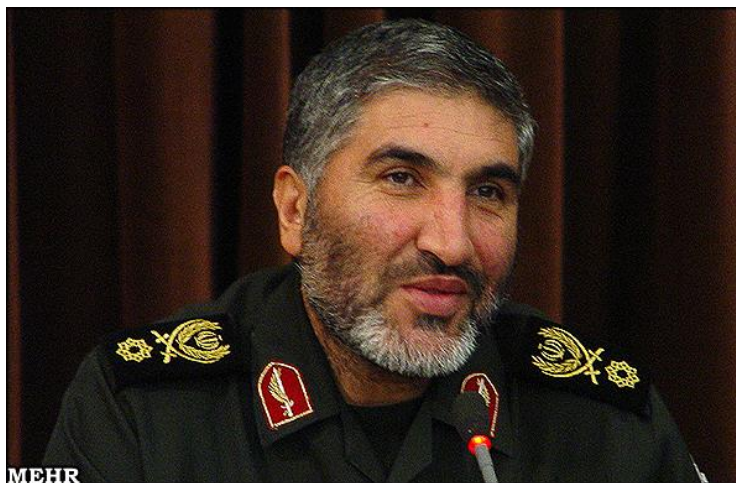
اشهد ان علينا ولي الله

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

صدق الله العلي العظيم.

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

خداوند! فقط می خواهم شهید شوم.



شهید در راه تو، خدایا مرا بپذیر و در جمع شهدا قرار بده. خداوند! روزی شهادت می خواهم که از همه چیز خبری هست الا شهادت، ولی خداوند! تو صاحب همه چیز و همه کس هستی و قادر توانایی، ای خداوند کریم و رحیم و بخشنده، تو کرمی کن، لطفی بفرما، مرا شهید راه خودت قرار ده. با تمام وجود درك کردم، عشق واقعی تویی و شهادت، بهترین راه برای دست یافتن به این عشق.

نمی دانم چه باید کرد، فقط می دانم زندگی در این دنیا بسیار سخت می باشد. واقعاً جایی برای خودمان نمی یابم.

هر موقع آماده می شوم چند کلمه ای بنویسم، آنقدر حرف دارم که نمی دانم کدام را بنویسم، از درد دنیا، از دوری شهدا، از سختی زندگی دنیایی، از درد دست خالی بودن برای فردای آن دنیا، هزاران هزار حرف دیگر؟ در يك کلام، اگر نبود امید به حضرت حق، واقعا چه باید می کردیم؟ اگر سخت است، خدا را داریم، اگر در سپاه هستیم، خدا را داریم، اگر درد دوری از شهدای عزیز را داریم، خدا را داریم. ای خدای شهدا، ای خدای حسین، ای خدای فاطمه زهرا، بندگی خود را عطا بفرما و در راه خودت شهیدم کن، ای خدا، یا رب العالمین!

راستی! چه بگویم، سینه ام از دوری دوستان سفر کرده، از درد دیگر تحمل ندارد. خداوندا! تو کمک کن. چه کنم؟ فقط و فقط به امید و لطف حضرت تو امیدوار هستم.

خداوندا! خود می دانم بد بودم و چه کردم که از کاروان دوستان شهیدم عقب مانده ام و این دوران سخت را باید تحمل کنم. ای خدای کریم، ای خدای عزیز و ای رحیم! تو کمک کن به جمع دوستان شهیدم پیوندم.

چه بدم، وای خدا تو رحم کن و کمک کن! بدی مرا می بینی، دوست دارم بنده باشم، بندگی ام را ببین. ای خدای بزرگ، رب

من، اگر بدم و اگر خطا می‌کنم، از روی سرکشی نیست، بلکه از روی نادانی می‌باشد. خداوندا من بسیار در سختی هستم، چون هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم چه چیز خوب و چه رحمت بزرگی از دست دادم. ولی خدای کریم، باز امید به لطف و بزرگی تو دارم. خداوندا تو توانایی. ای حضرت حق، خودت دستم را بگیر، نجاتم بده از دوری از شهدا، کار خوب نکردن، بنده‌ی خوب نبودن...
دیگر...

ای حضرت حق! امید تو اگر نبود پس چه؟ آیا من هم در آن صف بودم. وای چه روزهای خوشی بود. وقتی به عکس نگاه می‌کنم، از درد سختی که تمام وجودم را می‌گیرد دیگر تحمل دیدن ندارم. دوران لطف بی‌منت‌های حضرت حق، دوران جهاد، دوران عشق، دوران رسیدن آسان به حضرت حق! وای من بودم؟ نفهمیدم، وای من هستم که باید سختی دوران را طی کنم؟ الله اکبر! خداوندا! خودت کمک کن، خداوندا! تو را به خون شهدای عزیز و همه بندگان خوبت قسم می‌دهم، شهادت را در همین دوران تصمیم بفرما و توفیقم بده هر چه زودتر به دوستان شهیدم برسم، ان شاء الله تعالی.

«منزل، ظهر جمعه ۶/۴/۸۲».



شهید عباس بابائی

وصیت نامه اول

(بسم الله الرحمن الرحيم)

همسر من ! راه خدا را انتخاب کن که جز این راه دیگری برای
خوشبختی وجود ندارد

. . . ملیحه جان همانطوری که میدانی احترام مادر واجب است .
اگر انسان کوچکترین ناراحتی داشته باشد اولین کسی که سخت
ناراحت می شود مادر است که همیشه به فکر فرزند یعنی جگرگوشه
اش می باشد. . .

. . . ملیحه جان اگر مثلاً نیم ساعتی فکر کردی راجع به موضوعی
هرگز به تنهایی فکر نکن حتماً از قرآن مجید و سخنان پیامبران -
امامان استفاده کن و کمک بگیر - ترس هر چه می خواهی بگو.

البته درباره هر چیزی اول فکر کن . هر چه که خواهی در قرآن مجید هست مبدا ناراحت باشی همه چیز درست می شه ولی من می خواهم که همیشه خوب فکر کنی . مثلا وقتی يك نفر به تو حرفی می زند زود ناراحت نشو درباره اش فکر کن بین آیا واقعا این حرف درسته یا نه . البته بوسیله ایمانی که به خدا داری .

ملیحه جان به خدا قسم مسلمان بودن تنها فقط به نماز و روزه نیست البته انسان باید نماز بخواند و روزه هم بگیرد . اما برگردیم سر حرف اول اگر دوستت تو را ناراحت کرد بعد پشیمان شد و به تو سلام کرد و از تو کمک خواست حتما به او کمک کن . تا میتونی به دوستانت کمک کن و به هر کسی که می شناسی و یا نمی شناسی خوبی کن. نگذار کسی از تو ناراحت بشه و برنجه.

هر کسی که به تو بدی می کند حتما از او کناره بگیر و اگر روزی از کار خودش پشیمون شد از او ناراحت نشو. هرگز بخاطر مال دنیا از کسی ناراحت نشو.

ملیحه جون در این دنیا فقط پاکی، صداقت، ایمان ، محبت به مردم ، جان دادن در راه وطن ، عبادت باقی می ماند. تا می تونی به مردم کمک کن . حجاب ، حجاب را خیلی زیاد رعایت کن . اگه شده نان خشک بخور ولی دوستت ، فامیلت را که چیزی نداره، کسی که

بیچاره است او را از بدبختی نجات بده. تا میتونی خیلی خیلی عمیق درباره چیزی فکر کن. همیشه سنگین باش. زود از کسی ناراحت نشو از او پیرس که مثلا چرا اینکار را کردی و بعد درباره آن فکر کن و تصمیم بگیر. . .

. . . ملیحه به خدا قسم به فکر تو هستم ولی می گویم شاید من مردم باید ملیحه ام همیشه خوشبخت باشد . هرگز اشتباه فکر نکنند . همیشه فقط راه خدا را انتخاب بکند . چون جز این راه راه دیگری برای خوشبختی وجود ندارد .

ملیحه باید مجددا قول بدهی که همیشه با حجاب باشی . همیشه با ایمان باشی . همیشه به مردم کمک کنی . به همه محبت کنی . در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است و راه خداست . . .

. . . اگه می خواهی عباس همیشه خوشحال باشد باید به حرفهایم گوش کنی . ملیحه هرچقدر میتونی درس بخون . درس بخون . درس بخون . خوب فکر کن . به مردم کمک کن . کمک کن خوب قضاوت کن . همیشه از خدا کمک بخواه . حتما نماز بخون . راه خدا را هرگز فراموش نکن . . .

... همیشه بخاطرت این کلمات بسیار شیرین و پر ارزش را بسپار »
کسی که به پدر و مادرش احترام بگذارد ، یعنی طوری با آنها رفتار
کند که رضایت آنها را جلب نماید ، همیشه پیش خداوند عزیز بوده
و در زندگی خوشبخت خواهد بود . . .

ملیحه مهربانم هر وقت نماز میخوانی برام دعا کن .



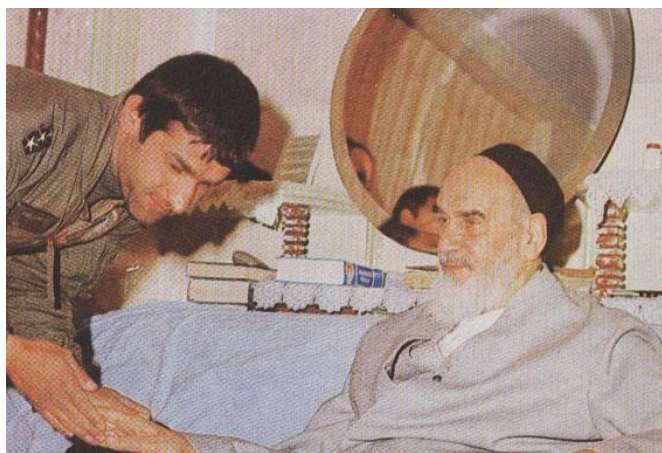
shahed

www.shahed.isaar.ir



shahed

www.shahed.isaar.ir



وصیت نامه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

خدایا ، خدایا ، تو را به جان مهدی (عج) تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار . به خدا قسم من از شهدا و خانواده شهدا خجالت می کشم وصیت نامه بنویسم . حال سخنانم را برای خدا در چند جمله انشالله خلاصه می کنم .

خدایا مرگ مرا و فرزندان و همسر را شهادت قرار بده .

خدایا ، همسر و فرزندانم را به تو می سپارم .

خدایا ، در این دنیا چیزی ندارم ، هرچه هست از آن توست .

پدر و مادر عزیزم ، ما خیلی به این انقلاب بدهکاریم .

عباس بابایی

۶۱/۴/۲۲

۲۱ ماه مبارك رمضان



شهید رجایی

این بنده كوچك خداوند بزرگ با اعتراف به يك دنيا اشتباه، بی توجهی به ظرافت مسئولیت از خداوند رحیم طلب عفو و از همه برادران و خواهران متعهد تقاضای آمرزش خواهی می‌کنم. وصیت حقیقی من مجموعه زندگی من است. به همه چیزهایی که گفته‌ام و توصیه‌هایی که داشته‌ام در رابطه با اسلام و امام با انقلاب تاکید می‌نمایم. این مختصر را برای رفع تکلیف و تعیین خط مشی برای بازماندگان و بر حسب وظیفه شرعی نوشتنم و گرنه وصیتنامه این بنده

حقیر با این همه تحولات در زندگی در این مختصر نمی‌گنجد و مگه، حج بیت‌الله بر من واجب شده بود امکان رفتن پیدا نشد. اینک که به لقاءالله شتافتم این واجب را یکی از بندگان صالح خداوند به عهده بگیرد. ثلث اموال به تشخیص بازماندگان به «خیرالعمل» صرف شود و اگر به نتیجه قطعی نرسیدند به بنیاد شهید بدهید.

آخرین وصیت

بیست روز قبل از شهادت، قبل از ترك خانه برای شرکت در جلسه‌ای مهم، همسر رجایی به او گفت: «پیشنهاد می‌کنم وصیت‌نامه‌ی جدیدی بنویسید. وصیت‌نامه قبلی را سال‌ها پیش نوشته‌اید.»

رجایی به یاد آورد که در سال ۱۳۵۲ قبل از این که به زندان برود، وصیت‌نامه‌ی نوشته بود و آن روز، هشت سال از نوشتن آن وصیت‌نامه می‌گذشت.

کمی فکر کرد. سپس کاغذی خواست تا وصیت‌نامه‌ی جدید بنویسد. او بر روی یک برگ کاغذ دفتر مشق بدون این که

پاکنویس کند خوش خط و خوانا و بدون خط خوردگی و روان و ساده وصیت‌نامه‌ای نوشت و آن را به همسرش داد. نکاتی که در این چند خط به آن‌ها اشاره شده، بسیار قابل تأمل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این بنده كوچك خداوند بزرگ با اعتراف به يك دنيا اشتباه، بی‌توجهی به ظرافت مسئولیت از خداوند رحيم طلب عفو و از همه برادران و خواهران متعهد تقاضای آمرزش خواهی می‌کنم.

وصیت حقیقی من مجموعه زندگی من است. به همه چیزهایی که گفته‌ام و توصیه‌هایی که داشته‌ام در رابطه با اسلام و امام با انقلاب تاکید می‌نمایم.

به کسی تکلیف نمی‌کنم ولی گمان می‌کنم اگر تمام جریان زندگی مرا به صورت کتاب درآورند برای دانش آموزان مفید باشد.

هر چه از مال دنیا دارم متعلق به همسر و فرزندانم می‌باشد. کیفیت عملکرد را طبق قانون شرع به عهده خودشان می‌گذارم.

برادرم محمدحسین رجایی وصی و همسرم ناظر و قیم باشند.

خدای را به وحدانیت، اسلام را به دیانت، محمد(ص) را به نبوت و علی و یازده فرزندان معصومین علیهم‌السلام را به امامت و پس از مرگ را به قیامت و خدای را برای حسابرسی به عدالت قبول دارم و از دریای کرمش امید عفو دارم.

این مختصر را برای رفع تکلیف و تعیین خط مشی برای بازماندگان و بر حسب وظیفه شرعی نوشتم و گرنه وصیت‌نامه این بنده حقیر با این همه تحولات در زندگی در این مختصر نمی‌گنجد و مگه، حج بیت‌الله بر من واجب شده بود امکان رفتن پیدا نشد. اینک که به لقاءالله شتافتم این واجب را یکی از بندگان صالح خداوند به عهده بگیرد. ثلث اموال به تشخیص بازماندگان به «خیرالعمل» صرف شود و اگر به نتیجه قطعی نرسیدند به بنیاد شهید بدهید.

محمدعلی رجایی

انفجار و شهادت



در ساعت سه عصر، صدای انفجار مهیبی از ساختمان نخست‌وزیری برخاست. کارکنان به طرف محل انفجار دویدند. جمعیت زیادی از راه رسید. همه نگران رجایی و باهنر بودند. رجایی از چند روز قبل به فرمان حضرت امام خانواده‌اش را در یکی از واحدهای مسکونی نهاد ریاست‌جمهوری ساکن کرده بود تا دیگر مجبور به رفت‌وآمد به خانه‌اش نباشد. کمال، پسر سیزده ساله رجایی از دور شاهد شعله‌های آتش بود. او با حالی آشفته به مادرش تلفن کرد و ماجرا را با او در میان گذاشت تا همسر شهید رجایی خودش را برساند.

پیکرهای خونین و سوخته رجایی و باهنر را به بیمارستان منتقل کردند. شدت انفجار به حدی بود که ابتدا هیچ کس نتوانست کشته شدگان را شناسایی کند. جنازه‌ها را به بیمارستان انقلاب منتقل کرده و پیکر شهید رجایی را در سردخانه قراردادند.

هیچ کس نمی‌دانست که این پیکر سوخته، بدن شهید رجایی است. به فکر یکی از اطرافیان او رسید که از روی دندان‌ها می‌توان فهمید که پیکر سوخته، بدن شهید رجایی است یا خیر؟ اما سوختگی آن‌چنان بود که دهان رجایی به سادگی باز نمی‌شد. لحظاتی بعد یکی از پزشکان از راه رسید و پس از شستن لب‌ها با آب اکسیژنه، دهان را باز کرد و دندان‌ها دیده شد، اما باز هم کسی او را نشناخت. همسر شهید رجایی به بیمارستان آمد و در سردخانه پیکر سوخته شهید رجایی را شناسایی کرد.

با شنیدن خبر شهادت رجایی و باهنر، مردم به خیابان‌ها ریختند و ایران در سوگ رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر خود فرو رفت. با طلوع آفتاب روز نهم شهریور ماه مردم در مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کرده و با سردادن شعار «رجایی، رجایی! راهت ادامه دارد!» پیکر او و شهید باهنر را تا بهشت زهرا مشایعت کردند.

اطلاعیه خانواده شهید محمدعلی رجایی رییس جمهور

بسم الله الرحمن الرحيم

محمدعلی رجائی مقلد امام و فرزند ملت به عهد و پیمانی که با خدای خویش بسته بود وفا کرد و به کاروان شهدای اسلام و انقلاب اسلامی پیوست. «واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم» رجایی این سرباز اسلام و انقلاب که طعم فقر و محرومیت را چشیده بود و هنوز نقش آثار داق و شکنجه زندان‌های منحوس، پهلوی از پیکر او محو نشده بود، در مبارزه بی‌امان خویش علیه ظلم و جور و استکبار، علیه شرك و کفر و الحاد تا پای جان ایستاد و با خون خود، نهال انقلاب اسلامی ایران را آبیاری کرد و به خدا پیوست. اینک ای امت شهیدپرور و انقلابی ایران، فرزند شما محمدعلی رجائی، که شما با رای قاطع خود او را به ریاست جمهوری اسلامی ایران برگزیده و با انتخاب او به ریاست جمهوری به جریانات انحرافی و سازش کارانه خط بطلان کشیدید در راه انجام وظیفه‌ای که به عهده او گذاشته بودید شهید شد. او خود را به حق فرزند ملت می‌دانست و اینک خانواده وی شهادت او را به امام ملت بزرگ و انقلابی ایران تبریک و تسلیت می‌گویند و تو ای امام بزرگوار، دعا کن که خدا خون

این شهید را که از میان مردم محروم و مستضعف جامعه برخاست و در راه حفظ و حراست حقوق محرومان و مستضعفان جامعه و استقرار حاکمیت اسلام شهید شد از امت مسلمان و شهیدپرور ایران بپذیرد و اینک ما، همسر و فرزندان و خانواده شهید رجایی، امروز در اجتماع دانشگاه حاضر می‌شویم تا یک بار دیگر با امام و امت مسلمان انقلابی ایران در ادامه راه شهیدان تجدید بیعت کنیم. در اهتزاز باد پرچم خونین اسلام، پرطنین باد بانگ آسمانی الله اکبر، به امید پیروزی اسلام و مسلمین.

خانواده شهید محمد علی رجایی





شهيد مهدي باكري

يا الله،

يا محمد،

يا علي،

يا فاطمه زهرا،

يا حسن،

یا حسین،

یا مهدی (عج)

و تو ای روح الله

و شما ای پیروان صادق شهیدان.

خدایا چگونه وصیت نامه بنویسم در حالی که سراپا گناه و معصیت و نافرمانی ام. گرچه از رحمت و بخشش تو ناامید نیستم ولی ترسم از این است که نیامرزیده از دنیا بروم. می ترسم رفتنم خالص نباشد و پذیرفته درگاهت نشوم. یا رب العفو، خدایا نمیرم در حالی که از ما راضی نباشی. ای وای که سیه روز خواهم بود. خدایا چقدر دوست داشتنی و پرستیدنی هستی! هیئات که نفهمیدم. یا ابا عبدالله شفاعت! آه چقدر لذت بخش است انسان آماده باشد برای دیدار ربّش، و چه کنم که تهیدستم، خدایا تو قبولم کن.

سلام بر روح خدا، نجات دهنده ما از عصر حاضر، عصر ظلم و ستم، عصر کفر و الحاد، عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی اش. عزیزانم شبانه روز باید شکرگزار خدا باشیم که سرباز راستین صادق این نعمت شویم و باید خطر و سوسه های درونی و دنیا فریبی را شناخته و بر حذر باشیم که صدق نیت و خلوص در عمل، تنها چاره ساز است.

ای عاشقان اباعبدالله بایستی شهادت را در آغوش گرفت، گونه ها بایستی از شوقش سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزند. بایستی محتوای فرامین امام را درك و عمل نمائیم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گزاری بجا آورده باشیم.

وصیت به مادرم و خواهران و برادرانم و اهل فامیل بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست، همیشه بیاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید، پشتیبان و از ته قلب مقلد امام باشید، اهمیت زیاد به دعاها و مجالس یاد اباعبدالله و شهدا بدهید که راه سعادت و توشه آخرت است. همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید و رسالت آنها را رسالت خود بدانید و فرزندان خود را نیز همانگونه تربیت کنید تا سربازانی با ایمان و عاشق شهادت و علمدارانی صالح وارث حضرت ابولفضل برای اسلام بیار آیند. از همه کسانی که از من رنجیده اند و حقی بر گردن من دارند طلب بخشش دارم و امید دارم خداوند مرا با گناهان بسیار بیامرزد.

خدایا مرا پاکیزه بپذیر





شهید علی خاورزاده

و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و بل احياء عند ربهم
یرزقون.

چرا از شهادت می ترسید، مگر کودکی را سراغ دارید که از
پستان مادرش بترسد؟ «امام حسین (ع)»

اکنون که با یاد خدا به جبهه آمده ام، نه برای انتقام، بلکه به منظور
دینم و تداوم انقلابم و امنیت میهنم آمده ام و خدا را به یاری می
طلبم و از او می خواهم که هدایتم فرماید به آن سو و آن راهی که
خود می داند. من به راهی قدم نهاده ام که نتیجه اش از قبل برایم

کاملاً روشن است و با ایمان به اینکه، اگر در این میدان کشته شدم به مقامی والا دست یافته و در راه امام حسین (ع) گام برداشته‌ام و اگر زنده ماندم، شاهد پیروزی بزرگی که همان پیروزی بر کفر است، خواهم بود.

خداوندا، تو آگاهی که تلاش و پیکار ما، نه از آن جهت است که به قدرتی برسیم، بلکه می‌خواهیم پرچم‌های دین تو را برافرازیم و در شهرهای تو شایستگی به ارمغان بیاوریم تا بندگان ستم‌دیده‌ی تو امان یابند و ستمگران به کیفر خویش برسند.

ای کسانی که پس از گذشت این همه سال و ریختن خون بهترین فرزندان این آب و خاک، هنوز هم به خود نیامده‌اید قدری تفکر کنید، وصیت‌نامه‌ی شهدا را مطالعه کنید، شاید شما را متحول سازد و متوجه شوید که در چنین برهه‌ی بی‌زمان و با وجود تحولاتی که در کشور ما رخ داد، پیروی نکردن از ولایت فقیه چیزی جز ننگ و ذلت دنیوی نخواهد داشت.

برادران عزیز سعی کنید شعائر اسلامی را حفظ کنید و حتی المقدور در نماز جمعه‌ها شرکت کنید و نگذارید خون شهدا پایمال شود. خط امام خطی است که با هر چه شرك مبارزه خواهد کرد و

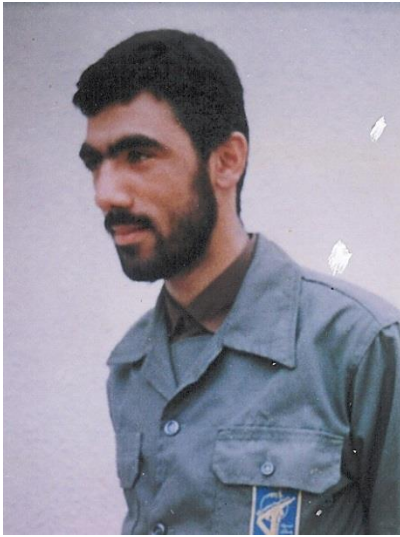
تنها ماندن در این خط است که می تواند قدس، این نخستین قبله
گاه مسلمین را نجات دهد.

مادرم از شما معذرت می خواهم که نتوانسته ام برای تان فرزند
شایسته بی باشم و امیدوارم که به بزرگواری خود مرا ببخشید و
حلال کنید.

برادران و خواهران، بدانید که با شهادت عضوی از اعضای يك
خانواده، مسولیت آن خانواده در قبال انقلاب سنگین تر خواهد شد
و با روحیه ی بالایی که در شما سراغ دارم، از شما می خواهم که
همیشه در خط امام و ولایت فقیه باشید.

از تمام دوستان و آشنایان و آنهایی که مرا می شناسند، طلب
حلالیت دارم و همه را به خدا می سپارم.

خداوندا آخرین کلام ما در این عالم و آخرین کلام ما در روز
قیامت را، نام حسین قرار بده. خدایا ما را از حسین غافل مگردان و
ما را حسینی بمیران!



شهید علی فلاح

شهید علی فلاح فقط ۱۶ سال داشت که فرمانده پایگاه مقاومت بسیج مسجد جامع خزانه بخارایی شد؛ او به واسطه سفارش امام زمان (عج) مادرش را راضی می‌کند تا به جبهه اعزام شود؛ این شهید دانش‌آموز به همراه ۴۵ نفر از بچه‌های محل می‌رود تا خرمشهر را از محاصره دریابورد؛ دوستانش ماموریتشان تمام می‌شود و بازمی‌گردند اما علی می‌ماند.

شهید فلاح در نهرخین به شهادت می‌رسد و پیکرش ۲۷ سال در آنجا می‌ماند تا اینکه در محرم ۱۳۸۸ هدیهای از امام حسین (ع) به مادرش می‌رسد؛ انگشتر، پلاک و چند تکه استخوان.

در وصیتنامه این شهید دانش آموز که ۳ روز قبل از شهادتش بر قلب کاغذ حک شده، آمده است:

"بسم رب الشهداء و الصدیقین؛ ان الذین آمنوا و هاجرو و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله اولئک هم الفائزون"

سلام بر مهدی (عج) و نایب بر حقش امام خمینی (ره)، سلام بر شهیدان، سلام بر خانواده شهداء، سلام بر رزمندگان، سلام بر معلولین، سلام بر مجروحین، سلام بر پدر، مادر، خواهران و برادران عزیزم، سلام بر دوستان عزیزم و سلام بر اقوام‌های گرامیم.

من می‌خواهم به پدر و مادر و خواهران و برادران عزیزم بگویم و همچنین به دوستان اگر من شهید شدم گریه و زاری نکنند که من فرزند اسلام هستم و در راه خدا شهید شده‌ام و اگر گریه و زاری بکنید روح من عذاب می‌بیند و دشمنان اسلام خوشحال می‌شوند و

این را بدانید فرزندی که در راه خدا شهید شده باعث سرافرازی است اسلام با این خون‌ها پایدار است.

مادرم! حضرت زینب (س) را در روز عاشورا به یاد آور تا مرگ فرزندان را فراموش نمایی؛ خواهرم تو زینب گونه باش و پیام مرا که همانا جز پیام رهبرمان نیست به گوش جهانیان برسان و پدرم تو نیز صبر را باید پیشه کنی که "ان الله مع الصابرين". برادران عزیزم شما هم اسلحه مرا بر زمین نگذارید و از این کشور اسلامی پاسداری کنید و سربازان خمینی باشید.

ای ملت مسلمان، ای شاهدان زنده و ای تداوم بخش انقلاب، امامان را همیشه و در همه حال دریابید و پیامش را به جان بخرید که او بی شك حسین زمان است و ما نباید خدای نکرده اهل کوفه باشیم و پیام من برای خانواده و دیگر فامیل‌ها و آشنایان این است که هیچ وقت روحانیت مبارز و خط امام را فراموش نکنید که اگر پشت روحانیت را خالی کنید روحانیت شکست می‌خورد و اگر روحانیت شکست خورد فکر کنید چه مصیبتی به بار می‌آید.

مادرم! حضرت زینب (س) را در روز عاشورا به یاد آور تا مرگ فرزندان را فراموش نمایی؛ خواهرم تو زینب گونه باش و پیام مرا که همانا جز پیام رهبرمان نیست به گوش جهانیان برسان و پدرم تو نیز

صبر را باید پیشه کنی که " ان الله مع الصابرين ". برادران عزیزم شما هم اسلحه مرا بر زمین نگذارید و از این کشور اسلامی پاسداری کنید و سرایان خمینی باشید

ضمناً مراسم ساده‌ای برای من برگزار کنید و لباس سیاه نپوشید لباس سفید بپوشید چون من در آن لحظه با خدای خود دیدار می‌کنم و همچنین با دوستان عزیزم که شهید شدند و بهشتی مظلوم و رجایی و باهنر و مدنی و... در جمع این عزیزان می‌باشم؛ پس شما هم باید خوشحال باشید و این را بدانید من سلام گرم همه شما حزب الهی‌ها را به بهشتی خواهم رساند و خواهم گفت که شماها چقدر در راه خدا فعالیت می‌کردید و در خیابان‌های بالای شهر سنگ باران می‌شدید.

از همه شما دوستان عزیز و مهربانم می‌خواهم همانطور که در گذشته فعالانه روز و شب برای خدا کار و کوشش می‌کردید و لغزشی بر خود راه نمی‌دادید، روز به روز قدم‌هایتان را استوارتر بردارید و بخوانید "ربنا افرغ علينا صبرا ... " و همیشه قلب‌هایتان یکی باشد که خداوند متعال می‌فرماید " ید الله مع الجماعه ، دست خدا با جماعت است " امیدوارم که همه شما بیش از پیش در کار خیر موفق و پیروز باشید.

این وصیت نامه یکی از سنت‌های پیامبر اکرم (ص) می‌باشد امیدوارم که همه آنها مورد توجه قرار گیرد. خدایا تو شاهدی که چیزی عزیزتر از جانم ندارم تا فدای اسلام و قرآن کنم. پروردگارا تو خودت یار و یاور امام امت خمینی بت شکن باش. از خدا يك چند چیز را می‌خواهم یکی آنکه عمر امام امت را زیاد کند و تا انقلاب مهدی ایشان را برای ملت ایران نگهدارد و دیگر از خداوند می‌خواهم گناهان مرا ببخشد و رحمی کند و مرا در جوار شهداء قرار دهد و از دیگر دوستانم می‌خواهم اگر در حقشان بدی کردم حلالم کنند و از خداوند طلب مغفرت بکنند.

در آخر این شعار شهداء را در همه وقت می‌خوانیم "خدایا خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار". امام را دعا کنید و همیشه امت واحده و در خط امام باشید که اگر از این خط خارج شوید از دین خدا خارج شدید. خداوند نگهدار همه شما مومنان باشد.

فرزند و برادر کوچک همه شما علی فلاح ۶۱/۲/۲۷

در گلزار شهدای بهشت زهرا (س)؛ نار مزار شهید علی فلاح، مادری که از چشم‌هایش انتظار ۲۷ ساله را می‌شد خواند، روی نیمکت آهنی نشسته بود و فقط داشت با پرسش حرف می‌زد.

گفت و گوها تمامی نداشت چون که استخوان‌های علی فقط ۲ سال است به آغوش مادر بازگشته و این مادر برای ۲۷ سال انتظار حرف دارد تا در گوش پسر ارشدش نجوا کند.

ضمناً مراسم ساده‌ای برای من برگزار کنید و لباس سیاه نپوشید لباس سفید بپوشید چون من در آن لحظه با خدای خود دیدار می‌کنم و همچنین با دوستان عزیزم که شهید شدند و بهشتی مظلوم و رجایی و باهنر و مدنی و... در جمع این عزیزان می‌باشم؛ پس شما هم باید خوشحال باشید و این را بدانید من سلام گرم همه شما حزب الهی‌ها را به بهشتی خواهم رساند و خواهم گفت که شماها چقدر در راه خدا فعالیت می‌کردید و در خیابان‌های بالای شهر سنگ باران می‌شدید

مادر شهید برایمان چنین گفت :

با تولدش عطر شهادت در خانه مان بیچید

منزلمان در خزانه بخارایی تهران بود؛ روز سوم خرداد خداوند اولین فرزند پسرم را در منزل به من بخشید؛ این نوزاد به قدری خوشبو بود که وقتی اقوام برای دیدنش می‌آمدند، می‌گفتند «چرا به

نوزاد عطر زده‌ای؟» اما من می‌گفتم «او خودش بوی عطر می‌دهد».

با شجاعت عکس شاه و ولیعهد را از کتاب درسی‌اش پاره کرد

مادر این شهید دانش‌آموز از شجاعت علی در دوره انقلاب می‌گوید: علی از همان ابتدای انقلاب در دانشگاه تهران و خیابان‌ها به تظاهرکنندگان می‌پیوست؛ صبح می‌رفت و شب برمی‌گشت. پیگیر سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های امام خمینی (ره) بود؛ یکبار که جنایات و خیانت‌های رژیم پهلوی را از نوارهای سخنرانی حضرت امام گوش کرده بود، در کتاب درسی‌اش عکس شاه و ولیعهد را پاره کرد؛ برادرم کتابش را دید و به من گفت نگذار این کتاب را به مدرسه ببرد تا برایش کتاب دیگری تهیه کنم اما علی به برادرم گفت «دایی نمی‌خواهد این کار را کنی، اینها خلافکار هستند» وقتی راهپیمایی می‌شد، در مدرسه را می‌بستند اما علی و دوستانش از دیوار بالا می‌رفتند تا به مردم بپیوندند.

با پای پیاده به دیدار امام خمینی (ره) در بهشت زهرا (س) رفت

علی با شنیدن خبر بازگشت امام خمینی (ره) به کشور، از شب دوازدهم بهمن به فرودگاه رفت سپس به همراه دوستانش با پای پیاده

در بهشت زهرا (س) آماده دیدن ایشان شد که پس از دیدن ایشان با اشتیاق برای ما تعریف می‌کرد. و پس از دستور رهبر کبیر انقلاب مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی، در مسجد جامع خزانه ثبت نام کرد.

دانش آموز ۱۶ ساله فرمانده پایگاه مقاومت بسیج بود

خیلی باهوش بود و معلم‌هایش از او راضی بودند؛ در خواندن نماز شب، دعای کمیل و حضور در مسجد جلوتر از ما بود؛ با آغاز جنگ تحمیلی او می‌خواست به هر نحوی به انقلاب اسلامی خدمت کند؛ بنابراین با ۴۵ نفر بچه‌های مسجد جامع خزانه که خود فرماندهی پایگاه مقاومت بسیج را بر عهده داشت، آماده اعزام به یزد برای گذراندن دوره آموزشی شد.

خرمشهر در محاصره عراق بود؛ راضی نبودم علی به جبهه برود؛ در منزل را کلید کردم و تا قبل از اذان صبح در کنارش نشستم؛ او گریه می‌کرد اما کاری به گریه‌هایش نداشتم.

امام زمان (عج) اجازه رفتنش را به جبهه داد

مادر شهید «علی فلاح» برای لحظه‌ای مکث کرد و گفت: آیا این راز را بگویم؟ از او خواستیم که بگوید برای اهل باور و یقین.

او کمی به خود لرزید، نگاهی به آسمان کرد، نفس عمیقش با ذکر «یا صاحب الزمان (عج)» عطرآگین شد و اینگونه روایت کرد: نیمه‌های شب بود برای يك لحظه دیدم که علی دارد با کسی حرف می‌زند؛ حواسم را جمع کردم و دیدم می‌گوید «آقا جون مادرم نمی‌گذاره من بیایم چه کار کنم؟» گریه می‌کرد، جواب می‌گرفت و جواب می‌داد؛ يك دفعه علی از جایش بلند شد و ایستاد؛ گفتم «چی شده؟» گفت «مامان! مگر تو آقا را ندیدی؟».

گفتم «نه، جریان چیه؟» گفت «آقا امام زمان (عج) گفت علی من می‌روم و منتظر آمدنت هستم؛ اگر به مادرت بگویی که من گفتم می‌گذارد بیایی» با شنیدن این حرف دلم آرام گرفت و گفتم «چون آقا گفته برو، من دیگر حرفی ندارم».

نزدیک اذان صبح بود، علی آماده شد تا به مسجد برود؛ دقایقی بعد از رفتنش صدای اذان مسجد به گوش رسید؛ علی برگشت و گویی به بزرگترین آرزویش رسیده است؛ با خوشحالی صبحانه خورد و به همراه دوستانش آماده شد و به پادگان آموزشی یزد رفت.

او قبل از عید سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت، ۳ ماه در آنجا ماند؛ نامه‌های زیادی برای ما می‌فرستاد؛ در نامه‌هایش می‌نوشت «مادر! فکر نکن که من فقط فرزند تو هستم، من سرباز امام زمان (عج)

هستم؛ ما می‌رویم تا کربلا را آزاد کنیم تا شما بروید کربلا؛ امام خمینی (ره) را تنها نگذارید»

وصیت نامه فرمانده ۱۶ ساله

علی می‌نوشت «می‌رویم تا کربلا را آزاد کنیم»

او قبل از عید سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت، ۳ ماه در آنجا ماند؛ نامه‌های زیادی برای ما می‌فرستاد؛ در نامه‌هایش می‌نوشت «مادر! فکر نکن که من فقط فرزند تو هستم، من سرباز امام زمان (عج) هستم؛ ما می‌رویم تا کربلا را آزاد کنیم تا شما بروید کربلا؛ امام خمینی (ره) را تنها نگذارید».

بعد از ۳ ماه نیروهایی که با علی به جبهه رفتند، برگشتند اما او ماند؛ تا اینکه سوم خرداد و در روز تولدش در نهرخین به شهادت رسید؛ دوستانش به ما نمی‌گفتند چه اتفاقی برای علی افتاده است؛ ۱۵ روز منتظر آمدنش شدیم تا اینکه یکی از دوستانش به پدر علی اطلاع می‌دهد که علی در نهرخین به شهادت رسید و پیکرش در آنجا ماند؛ مراسم ختم برای او گرفتیم و پیکرش ۲۷ سال در آنجا ماند.

۲۷ سال کوچکترین صدا چشم منتظرش را بی خواب کرد

این مادر شهید دانش آموز از انتظار می گوید، انتظاری که شب و روز را از او گرفته بود، انتظاری که او را هر روز به معراج شهدا دعوت می کرد تا حتی بند انگشتش را برایش بیاورند.

دو سال است که انتظار مادر علی به سر آمده و توانسته استخوانهای عزیزش را در آغوش بکشد اما یادآوری روزهای انتظار باز هم اشک های او را جاری می کند و می گوید: انتظار خیلی سخت است؛ شبها خواب نداشتم با کوچکترین صدا به جلوی در خانه می دویدم؛ روزها هم جایی نمی رفتم؛ حتی به مکه و مشهد رفتم و گفتم علی می آید و پشت در می ماند؛ جنگ تمام شده بود و پیکرهای شهدا را تفحص کرده و می آوردند مرتباً به معراج شهدا می رفتم اما خبری از علی نبود و مسئولان آنجا دیگر مرا می شناختند.

شبها خواب نداشتم با کوچکترین صدا به جلوی در خانه می دویدم؛ روزها هم جایی نمی رفتم؛ حتی به مکه و مشهد رفتم و گفتم علی می آید و پشت در می ماند؛ جنگ تمام شده بود و پیکرهای شهدا را تفحص کرده و می آوردند مرتباً به معراج شهدا می رفتم اما خبری از علی نبود و مسئولان آنجا دیگر مرا می شناختند

محرم سال ۸۸ ایامی که منافقان و ضدانقلاب در کوچه و خیابان بودند، انگشتر و پلاک و يك مشت استخوانش را برایم آوردند. او خیلی خوب بود اما نشناختیمش و قدرش را ندانستیم؛ عمق صحبت‌های او نه مثل نوجوان ۱۶ ساله بلکه مثل يك مرد ۴۰ ساله بود؛ وقتی پیکرش را آوردند معلم قرآنش برایش نماز خواند.



شهید همت

به تاریخ ۱۹/۱۰/۵۹ شمسی، ساعت ۱۰:۱۰ شب،

چند سطری وصیتنامه می نویسم .

هرشب ستاره یی را به زمین می کشند و باز این آسمان غمزده غرق ستاره است. مادر جان می دانی تو را بسیار دوست دارم و می دانی که فرزندی چقدر عاشق شهادت و عشق به شهیدان داشت. مادر، جهل حاکم بر یک جامعه، انسان ها را به تباهی می کشاند و حکومت های طاغوت مکمل های این جهلند و شاید قرن ها طول بکشد که انسانی از سلاله ی پاکان زاییده شود و بتواند رهبری یک

جامعه‌ی سر درگم و سر در لاک خود فرو برده را در دست بگیرد .
 امام (ره) تبلور ادامه دهندگان راه امامت و شهادت و شهادت است.
 مادر جان ، به خاطر داری که من برای یک اطلاعیه امام ، حاضر بودم
 بمیرم ؟ کلام او الهام بخش روح پرفتوح اسلام در سینه و وجود من
 بوده و هست .

اگر من افتخار شهادت داشتم ، از امام بخواهید برایم دعا کند تا
 شاید خدا من رو سیاه را در درگاه با عظمتش به عنوان یک شهید
 بپذیرد .

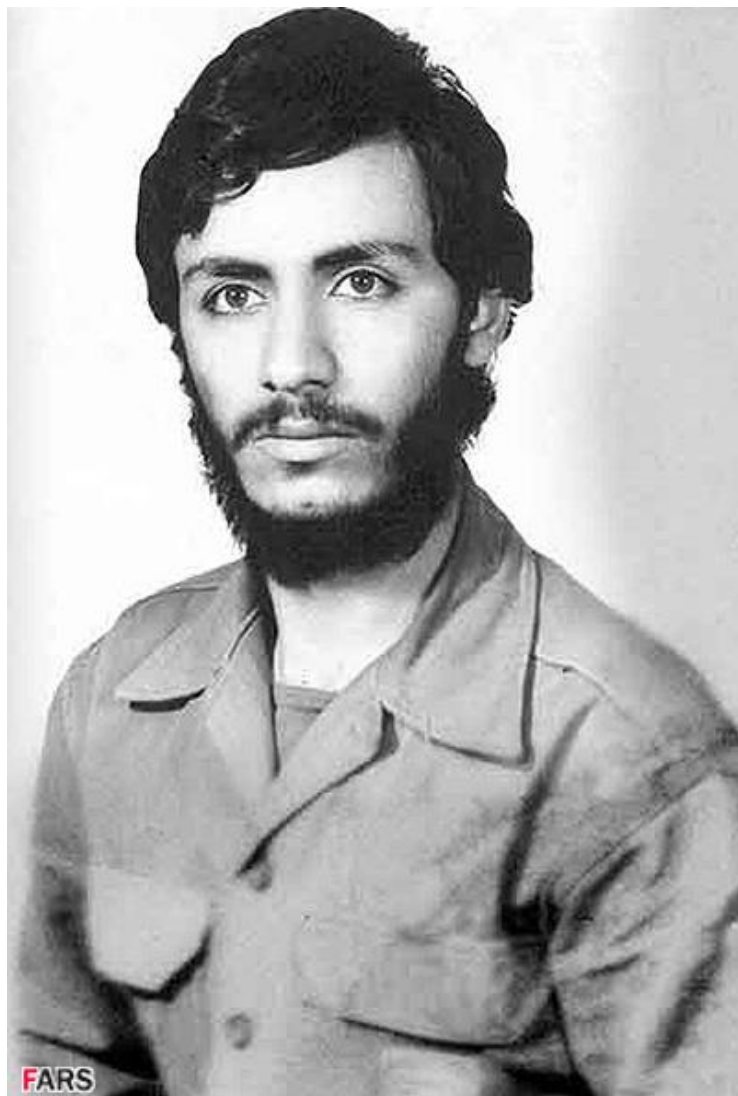
مادر جان من متنفر بودم و هستم از انسان های سازشکار و بی
 تفاوت و متاسفانه جوانانی که شناخت کافی از اسلام ندارند و نمی
 دانند برای چه زندگی می کنند و چه هدفی دارند و اصلاً چه می
 گویند ، بسیارند . ای کاش به خود می آمدند. از طرف من به
 جوانان بگویند چشم شهیدان و تبلورخون شان به شما دوخته شده
 است . بپاخیزید و اسلام و خود را دریابید .

نظیر انقلاب اسلامی ما در هیچ کجا پیدا نمی شود . نه شرقی ، نه
 غربی ؛ جمهوری اسلامی ... ای کاش ملت های تحت فشار مثلث
 زور و زر و تزویر به خود می آمدند و آنها نیز پوزه ی استکبار را
 بر خاک می مالیدند. مادر جان ، جامعه‌ی ما انقلاب کرده و چندین

سال طول می کشد تا بتواند کم کم صفات و اخلاق طاغوت را از مغز انسان ها بیرون ببرد، ولی روشنفکران ما به این انقلاب بسیار لطمه زدند ، زیرا نه آن را می شناختند و نه بار زحمت و رنجی را متحمل شده اند و از هر کدام به این نونهای آزاده ضربه زدند . ولی خداوند ، مقتدر است ، اگر هدایت نشدند مسلماً مجازات خواهند شد .

پدر و مادر ؛ من زندگی را دوست دارم ، ولی نه آن قدر که آلوده اش شوم و خویشتن را گم و فراموش کنم . علی وار زیستن و علی وار شهید شدن ، حسین وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست دارم .

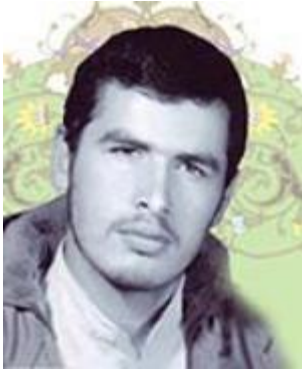
شهادت در قاموس اسلام کاری ترین ضربات را بر پیکر ظلم ، جور ، شرك و الحاد می زند و خواهد زد . بین ما به چه روزی افتاده ایم و استعمار چقدر جامعه ی ما را به لجنزار کشیده است ، ولی چاره یی نیست ، اینها سد راه انقلاب اسلامیند ؛ پس سد راه اسلام باید برداشته شود تا راه تکامل طی شود . مادر جان به خدا قسم اگر به خاطر من گریه کنی ، اصلاً از تو راضی نخواهم بود . زینب وار زندگی کن و مرا نیز به خدا بسیار (اللهم ارزقنی توفیق الشهاده فی سبيلك) .



FARS

 FARS NEWS AGENCY





شهید سید احمد پلارک

بر روی قبرم فقط و فقط بنویسید (امام دوستت دارم و التماس دعا دارم) که می دانم بر سر قبرم می آید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای را که ما را به دین خود هدایت نمود و اگر ما را هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم السلام عليك يا ثارالله ای چراغ هدایت و کشتی نجات، ای رهبر آزادگان، ای آموزگار

شهادت بر حرانی که زنده کردی اسلام را با خونت و با خون انصار و اصحاب باوفایتی که اسلام را تا ابد پایدار و بیمه کردید. (یا حسین دخیلم) آقا جانم وقتی که ما به جبهه می‌رویم به این نیت می‌رویم که انتقام آن سیلی که آن نامردان بر روی مادر شیعیان زده برای انتقام آن بازوی ورم کرده می‌رویم برای گرفتن انتقام آن سینه سوراخ شده می‌رویم. سخت است شنیدن این مصیبت‌ها خدایا به ما نیرویی و توانی عنایت کن تا بتوانیم برای یاری دینت به کار بیندیم.

خدایا به ما توفیق اطاعت و فرمانبرداری به این رهبر و انقلاب عنایت بفرما. خدایا توفیق شناخت خودت آن طور که شهدا شناختند به ما عطا فرما و شهدا را از ما راضی بفرما و ما را به آن‌ها ملحق بفرما.

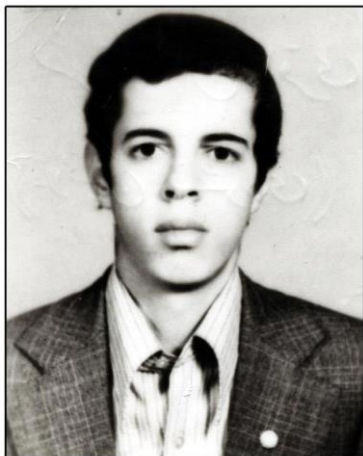
خدایا عملی ندارم که بخواهم به آن بیالم، جز معصیت چیزی ندارم و الله اگر تو کمک نمی‌کردی و تو یاریم نمی‌کردی به اینجا نمی‌آمدم و اگر تو ستارالعیوبی را بر می‌داشتی می‌دانم که هیچ کدام از مردم پیش من نمی‌آمدند، هیچ بلکه از من فرار می‌کردند حتی پدر و مادرم. خدایا به کرمت و مهربانی‌ات بیخش آن گناهایی که مانع از رسیدن بنده به تو می‌شود. الهی العفو...

بر روی قبرم فقط و فقط بنویسید (امام دوستت دارم و التماس دعا دارم) که می‌دانم بر سر قبرم می‌آید.

ظهر عاشورا ۱۳۶۵/۶/۲۴

سید احمد پلارک





www.enjshir

شهید حسن باقری

مادر شهید می گوید:

دنیا آمدن ایشان که خداوند مثل اینکه برای خودش انتخاب کرده بود که مصادف بشود با سوم شعبان روز تولد امام حسین (ع) و بعد در همان خط پیش برود. در نهاد ایشان عشق به ائمه طاهرین (ع)، انبیا و اولیا (س) نهاده شه بود ایشان از همان نوجوانی، کودکی، عاشق جلسات مذهبی، قرآن، حدیث، اخبار، روایات و هیدت و مسجد و نماز جماعت بودند.

همانطور که سنش بالا می آمد نماز اول قوت، اهمیت به نماز اول وقت به طوری که وقتی ایشان را من بیدار می کردم بطوری ایشان از

جای می‌جست که بعضاً من ناراحت می‌شدم. فکر می‌کردم ایشان را بد صدا کرده‌ام که این‌طور برای نماز شتابزده بلند می‌شود بعد دیدم نه از آن علاقه و ایمانی که به نماز دارد این‌طور می‌شتابد برای نماز. هر جا صداری اذان می‌شنید، دیگر طاقت از دست می‌داد. دائم‌الوضو بودن ایشان و بی‌اعتنا بودن ایشان به دنیا را خصوصیات ایشان بود. البته این را باید عرض کنم تمام شهیدان وقتی پای صحبت هر مادری بنشینم، همین صحبت‌ها هست، واقعاً شهدا همه‌شان برگزیده هستند.

خداوند اینها را برای خودش انتخاب کرده ولی خوب، حسب‌الامر، این حقیر باید چند نکته‌ای را یادآور می‌شدم اینکه دائم‌الوضو بودن ایشان و ایمانی که به اهل بیت (ع) داشتند بالاخص امام حسین (ع) و امام زمان (ع) و بعد خصوصیات دیگر ایشان. علاقه به پدر، ماد، اقوام و احترام خاصی که به پدر و ماد، علما و بزرگان داشتند.

هر موقع ایشان می‌آمد دست پدر را می‌بوسید و می‌خواست برود دست پدر را می‌بوسید، بی‌اعتنایی به دنیای ایشان نه به این صورت که واقعاً دنیا را دوست نداشته باشد، خویبهای دنیا را دوست نداشته باشد، نه، دوست داشت. خداوند دنیا را خلق کرده برای بندگانش

ولی اسیر دنیا نبود. نمی‌خواست هم اسیر دنیا بشود، ولی خوب و تمیز زندگی می‌کرد. خوب زندگی می‌کرد. برای خانواده‌اش زندگی راحتی آماده می‌کرد.

علاقه به ولی فقیه، واقعاً ایشان مرید واقعی بود، به طوری که ایشان وقتی اولین فرزندش یعنی تنها فرزندش می‌خواهد به دنیا بیاید، ایشان چون جلسه خصوصی و گزارش منطقه را به حضور امام رحمه الله علیه داشتند، رها می‌کنند و به تهران می‌آیند.

وقتی این حقیر سوال کردم شما چطور رها کردید در حالی که همسرت آن حال را داشت. ایشان به من گفت فرزند را خدا داده خودش هم حفظ می‌کند من کاره‌ای نیستم. بعد از خصوصیات ایشان توکل بر خدا، صمیمیت، ایمان، اعتقاد، نظم و انضباط در کار، خوشرویی، صبر در مصائب و گرفتاری‌ها؛ گرفتاری‌ها را به هیچ می‌گرفت.

عشق واقعی بود و عشق به بسیجی‌ها داشت. یکی از خصوصیات واقعاً بارز ایشان عشق به بسیجی‌ها بود. همیشه می‌گفت جنگ را بسیجی پیش می‌برد ما کاره‌ای نیستیم. بسیج بازوی اصلی ماست و شهادت‌خواهی، واقعاً وقتی به ما می‌رسید می‌گفت دعا کنید من شهید بشوم.

برای اینکه اگر روز قیامت این مادران بسیجیها جلوی من را بگیرند، این پدران بسیجیها جلوی من را بگیرند، بگویند شما فرزندان ما را فرستادید شهید شدند خودت ماندی من چه جوابی دارم بدهم.

واقعاً من جواب ندارم بدهم. عشق به امام حسین (ع) تا آنجا ایشان را می برد که وقتی ایشان می خواهد شهید بشود و عشق به حضرت مهدی سلام الله علیه همینطور یا حسین و یا مهدی می گوید و جان به جان آفرین تسلیم می کند. خانواده های شهدا ناراحت نباشید، مادران شهدا ناراحت نباشید، ایشان و شهدای ما در دامن امام حسین (ع) جان دادند. خداوند ان شاء الله به ما توفیق بدهد که پیرو راهشان باشیم و از خدا می خواهیم به رهبر عزیزمان طول عمر و سلامتی عنایت بفرماید. تشکر از حضور همه حضار محترم. والسلام.

بخشی از وصیت نامه شهید:

... فعلاً انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای همه مستکبرین درآمده است و یآوری برای همه مستضعفین جهان ...

... ما با هیچ دولت و کشوری شوخی نداریم و با تمام مستکبرین جهان هم سرجنگ داریم و در رابه با این هدف جنگ با صدام یزید مقدمه است ...

... در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به خون شهداست و ملت ما باید خود را آماده هرگونه فداکاری بکند ...

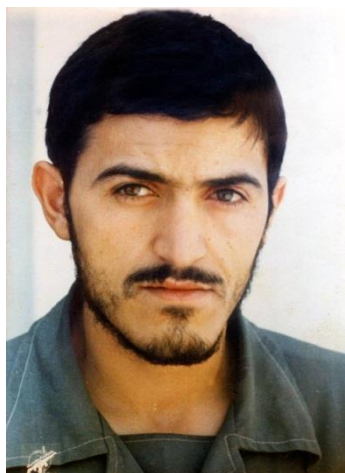
... در چنین میدان سویی و این هدف رفیع انسانی و الهی، جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام با خلوص نیت را پیدا کنیم ...

در مورد درآمدها، چیزی به آن صورت ندارم و همین بضاعت مزجاه را هم خمسش را داده‌ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه کفر خرج کنند .. در صورت امکان با لباس سپاه مرا دفن کنید.

درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی

اللهم عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان (عج)





شهید مهدی زین الدین

بسمه تعالی

اولین شرط لازم برای پاسداری از اسلام، اعتقاد داشتن به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی‌تواند پاسداری از اسلام کند در حالی که ایمان و یقین به اباعبدالله‌الحسین (ع) نداشته باشد. اگر امروز ما در صحنه‌های پیکار می‌رزمیم و اگر امروز ما پاسدار انقلابمان هستیم و اگر امروز پاسدار خون شهدا هستیم و اگر مشیت الهی بر این قرار گرفته که به دست شما رزمندگان و ملت ایران، اسلام در جهان پیاده شود و زمینه ظهور حضرت امام زمان (عج) فراهم شود.

فراهم گردد، به واسطه عشق، علاقه و محبت به امام حسین (ع) است. من تکلیف می‌کنم شما «رزمندگان» را به وظیفه عمل کردن و حسین‌وار زندگی کردن.

در زمان غیبت کبری به کسی «منتظر» گفته می‌شود و کسی می‌تواند زندگی کند که منتظر باشد، منتظر شهادت، منتظر ظهور امام زمان (عج). خداوند امروز از ما همت، اراده و شهادت‌طلبی می‌خواهد. در این وصیت نامه فقط مقدار بدهکاریها و بستن‌کاریها را جهت مشخص شدن برای بازماندگان و پیگیری آنها می‌نویسم، به انضمام مسائل شرعی دیگر.

۱- مسائل شرعی:

الف) نماز: به نظرم نمی‌آید بدهکار باشم. ولی مواقعی از اوان ممکن است صحیح نخوانده باشم، لذا یکسال نماز ضروری است خوانده شود.

ب) روزه: تعداد ۹۰ روزه قرض دام و نتوانستم بگیرم.

ج) خمس: سی و پنج هزار ریال به دفتر آیت الله پسندیده بدهکار هست.

د) حق الناس: وای از آتش جهنم و عالم برزخ، خداوند عالم بصیر است.

۲- مادیات

الف: بدهکاریها:

۱- مبلغ شش هزار تومان معادل شصت هزار ریال به طرح و عملیات ستاد مرکزی بدهکارم، البته قبض دویست هزار ریال است، ولی از این مبلغ شصت هزار ریال بدهی بنده است.

۲- وام یک میلیون ریالی از ستاد منطقه ۱ گرفته ام که ماهانه بیشتر از هزار ریال باید بدهم، از این مبلغ هزار و هفتصد و پنجاه تومان حق مسکن را سپاه می دهد و دویست و پنجاه تومان از حقوقم کسر نمایند.

۳- پنجهزار ریال به آقای مهجور (ستاد لشگر) پول نقد بدهکارم و پرداخت شد توسط درگاهی.

ب - بستن کارها:

۱- مبلغ هفتاد و پنجهزار ریال رهن منزل که به آقای رحمانی توفیقی جهت منزل مسکونه داده بودم و طلبکارم. این منزل را بمدت یکسال اجاره نمودم. باتفاق های رحمان توفیقی که ما در طبقه بالا و رحمان در طبقه پایین زندگی می کردند و ظاهرا شهیدحسن باقری از طریق آقای استادان منزل را از شخصی بنام معاضدی (صاحب اصلی خونه) اجاره کرده بودند، ولی نامبرده یکسال است که مبلغ فوق را مستردنموده است.

۲- مقداری پول هم که مبلغ آن را نمیدانم (یادم نیست) نزد پدرم داشته‌ام و مقداری هم مجددا اگر به پدرم داده‌ام جهت بدهی‌ها

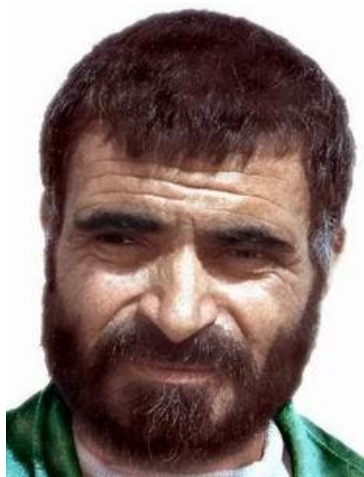
پدرم برای خانهای که خریده بود تا با آن زندگی کنیم ولی خانه متعلق به پدرم می‌باشد و من فقط مبلغ فوق و یکصد هزار تومان وام مندرج در بند ۲. بدهکارها ره از مبلغ نهصد و سی هزار تومان وجه بابت خانه مسکونی که پدرم خریده بوده است را داده‌ام که در صورت مرگ من و فروش خانه مستدعی است. باقیمانده وام را به سپاه برگردانده و طلبکاری من از پدرم رابه همسر و فرزندم بدهید و باقیمانده پول خانه هم طبیعتا به پدرم میرسد. مطلب دیگری به ذهنم

نمی‌رسد و اگر کسی مراجعه کرد با توجه به وصییت من اقدام
نمایید.

مهدی زین الدین



www.shahed.isaar.ir



شهید عبدالحسین برونسی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

درود همه شهدا و درود همه خانواده شهدا و درود همه انسانهای محروم در سرتاسر عالم به رهبر انقلاب این امام عزیزمان این فرزند فاطمه سلام الله علیها و این امام نایب بر حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و این یادگار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و این یادگار همه انبیا و این عزیزی که همه ما را از بدبختی و بی چارگی نجات داد و به راه راست هدایت کرد و درود همه انسانها و درود همه ملائکه های مقرب خدا بر این چنین رهبری و این چنین معلمی و نایب برحق امام زمان یعنی حضرت امام خمینی.

وصیتی است که به خانواده عزیزم و به رهروان راه حق و حقیقت و آنچه که می‌گویم از صمیم قلب و با چشم باز این راه را پیموده‌ام و ثابت قدم مانده‌ام و امیدوارم که این قدم‌هایی که در راه خدا برداشته‌ام خدا آنها را قبول درگاه خودش قرار بدهد و ما را از آتش جهنم نجات بدهد.

فرزنداتم خوب به قرآن گوش کنید و خودتان را به قرآن متصل کنید و این کتاب آسمانی را سرمشق زندگیتان قرار بدهید. باید از قرآن استمداد کنید و باید از قرآن مدد بگیرید و متوسل به امام زمان باشید ولی فرزندان من، باید به اینهایی که می‌گویم شما خوب عمل کنید این تکلیفی است برعهده شما.

نگوید آنان را که کشته می‌شوند در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند ایشان، ولی شما در نمی‌یابید...

و هر آینه فرزندانم خدا شما را به این آیات قرآن آزمایش می‌کند حواستان جمع باشد، خیلی خوب جمع باشد و همیشه آیات قرآن را زمزمه بکنید تا شیطان به شما رسوخ پنهانی نکند.

(همسر) از وقتی من با این فرزند فاطمه سلام الله علیها نایب بر حق امام زمان آشنا شدم و بخصوص از وقتی که با شاگرد ایشان آقای [آیت الله] خامنه‌ای عزیز آشنا شدم هدف من عوض شد.

... اینها هستند که استقامت کردند در راه خدا، و ثابت کردند که دین خدا را باید یاری کرد و به آنها، ملائکه‌های آسمان و ملائکه‌های مقرب خدا و فرشتگان خدا نازل شده.

آنها را بشارت دادند، به کجا بشارت دادند؟ به همانجایی که انبیا خدا یعنی به بهشت بشارت دادند. این بشارتی است که از طرف خدا ماموریت پیدا می‌کند به وسیله فرشتگان که به این شهیدان راه خدا موقعی که از مرکبشان می‌افتند و در راه خدا شهید می‌شوند، می‌گویند دیگر از گذشته خود هیچ حزن و اندوهی نداشته باشید. شما را به همان بهشت انبیاء وعده می‌دهیم.

پس فرزندانم، تلاش بکنید این فرزندان اسلام ای همه انسان‌ها تلاش کنید تا مشمول صلوات و رحمت خدا قرار بگیرید. اگر شما مشمول رحمت و صلوات خدا قرار بگیرید. به هیچ بن‌بست و گمراهی برنخواهید خورد.

حق را دریابید و پیش بروید این قرآن است. این پیام خدا است. و این رسالت خداست و این رسالت همه انبیا خداست باید هجرت کنیم.

رسول خدا می‌فرماید: این زندگی دنیا به منزله این است که انسان انگشت خودش را به آب دریا بیندازد و بالا بکشد چقدر از آب دریا برداشته‌اید؟ شما آیا به این رسیده‌ای که چقدر از آب دریا برداشته‌ای؟ باید شما خوب توجه کنید دنیا به منزله آخرت این جور است.

... انسان باید بفهمد که عالم آخرت چقدر بزرگ است و نعمت‌هایی که در آنجا برای رهروان راه انبیا هست و به حرف و به زبان و به گفته، هیچ کسی نمی‌تواند توصیف آن‌ها را بکند. این چند روزه دنیا، قابل آن نیست که شما به گمراهی بروید و به این طرف و آن طرف بزنید.

فرزند نام شما را به نماز و شما را به اقامه نماز سفارش می‌کنم همان سفارشی که لقمان به فرزندش کرد که نماز را به پا دارید امر به معروف و نهی از منکر کنید.

فرزندان عزیزم، از قرآن مدد بجوید و از قرآن سرمشق بگیرید تا به گمراهی کشیده نشوید، این هدف قرآن است و این هدف همه انبیاء خداست. من که این آیات را برای شما می‌خوانم از صمیم قلب می‌خوانم. چند شب دیگر به طرف دشمن روانه می‌شوم و اگر برنگشتم امیدوارم که شما به قرآن پیوندید و به این وصیت‌هایی که مرن کردم عمل کنید و من هنوز هم صحبت دارم. باید به شما تذکر بدهم. ای فرزندانم، باز شما را به قرآن توصیه می‌کنم، هیچ راهی بهتر از راه قرآن نیست.





شهید

علی اکبر شیرودی

پیروزی های ما مدیون دستهای غیبی خداوند است

بسم الله الرحمن الرحيم

امیر سرافراز ارتش اسلام، سرتیپ خلبان شهید علی اکبر شیرودی
در فرازی از وصیت نامه خود می گوید:

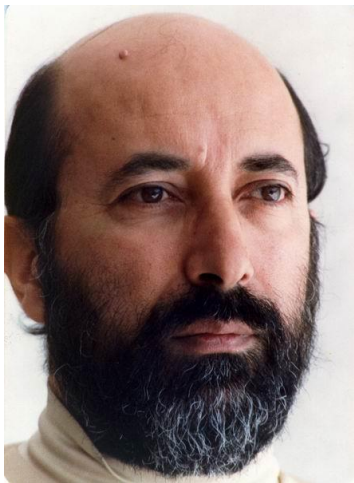
هنگامی که پرواز می کنم احساس می کنم همچون عاشق به سوی
معشوق خود نزدیک می شوم و در بازگشت هرچند پروازم موفقیت

آمیز بوده باشد، مقداری غمگین هستم چون احساس می‌کنم هنوز خالص نشده‌ام تا به سوی خداوند برگردم.

اگر برای احیای اسلام نبود، هرگز اسلحه به دست نمی‌گرفتم و به جبهه نمی‌رفتم. پیروزیهای ما مدیون دستهای غیبی خداوند است. این کشاورز زاده تنکابنی، سرباز ساده اسلام است و به هیچ‌یک از حزب‌ها و گروه‌ها وابسته نیست. آرزو دارم که جنگ تمام شود و به زادگاهم بروم و به کار کشاورزی مشغول شوم.»

«شهید علی اکبر قربان شیرودی»





شهید مصطفی چمران

وصیت می کنم به معشوقم ...

به امام موسی صدر

وصیت می کنم ...

وصیت می کنم به کسی که او را بیش از حد دوست دارم. به معشوقم، به امام موسی صدر، کسی که او را مظهر علی می دانم، او را وارث حسین می خوانم. کسی که رمز طایفه شیعه و افتخار آن و نماینده ۴۰۰ سال درد، غم، حرمان، مبارزه، سرسختی، حق طلبی و بالاخره شهادت است. آری به امام موسی وصیت می کنم....

برای مرگ آماده شده ام و این امری طبیعی است و مدتهاست که با آن آشنا شده ام، ولی برای اولین بار وصیت می کنم... خوشحالم که در چنین راهی به شهادت می رسم. خوشحالم که از عالم و مافیها بریده ام. همه چیز را ترك کرده ام و علایق را زیر پا گذاشته ام. قید و بند را پاره کردم و دنیا و مافیها را سه طلاقه کرده ام و با آغوش باز به استقبال شهادت می روم. از اینکه به لبنان آمدم و پنج یا شش سال با مشکلاتی سخت دست به گریبان بوده ام متاسف نیستم. از اینکه آمریکا را ترك گفته ام، از اینکه دنیای لذات و راحت طلبی را پشت سر گذاشتم، از اینکه دنیای علم را فراموش کردم، از اینکه از همه زیبایی ها و خاطره زن عزیز و فرزندان دلبندم گذشته ام، متاسف نیستم...

از آن دنیای مادی و راحت طلبی گذشتم و به دنیای درد و محرومیت، رنج و شکست، اتهام و فقر و تنهایی قدم گذاشتم. با محرومین همنشین شدم و با دردمندان و شکسته دلان هم آواز گشتم. از دنیای سرمایه داران و ستمگران گذشتم و به عالم محرومین و مظلومین وارد شدم و با تمام این احوال متاسف نیستم... تو ای محبوب من، دنیایی جدید به من گشودی که خدای بزرگ مرا بهتر

و بیشتر آزمایش کند. تو به من مجال دادی تا پروانه شوم، تا بسوزم، تا نور برسانم، تا عشق بورزم، تا قدرتهای بی نظیر انسانی خود را به ظهور برسانم. از شرق به غرب و از شمال تا جنوب لبنان را زیر پا بگذارم و ارزشهای الهی را به همگان عرضه کنم و راهی جدید و قوی و الهی بنمایانم تا مظهر عشق شوم، تا نور گردم، تا از وجود خود جدا شوم و در اجتماع حل گردم، تا دیگر خود را نبینم و خود را نخواهم. جز محبوب کسی را نبینم و جز عشق و فداکاری طریقی نگزینم. تا با مرگ آشنا و دوست گردم و از تمام قید و بندهای مادی آزاد شوم...

تو ای محبوب من، رمز طایفه درد و رنج ۱۴۰۰ ساله را به دوش می کشی، اتهام، تهمت، هجوم، نفرین و ناسزای ۱۴۰۰ ساله را همچنان تحمل می کنی. کینه های گذشته، دشمنی های تاریخی و حقد و حسدهای جهان سوز را بر جان می پذیری. تو فداکاری می کنی و تو از همه چیز خود می گذاری. تو حیات و هستی خود را فدای هدف و اجتماع انسانها می کنی و دشمنانت در عوض دشنام می دهند و خیانت می کنند.

به تو تهمت های دروغ می زنند و مردم جاهل را بر تو می شورانند و تو ای امام، لحظه ای از حق منحرف نمی شوی و عمل به مثل انجام نمی دهی و همچون کوه در مقابل طوفان حوادث، آرام و مطمئن به سوی حقیقت و کمال قدم بر می داری. از این نظر تو نماینده علی و وارث حسینی ... و من افتخار می کنم که در رکابت مبارزه می کنم و در راه پر افتخارت شربت شهادت می نوشم...

ای محبوب من، آخر تو مرا نشناختی! زیرا حجب و حیا مانع آن بود که من خود را به تو بنمایانم، یا از عشق سخن برانم یا ازسوز و گداز درونی خود بازگو کنم ... اما من، منی که وصیت می کنم، منی که تو را دوست می دارم ... آدم ساده ای نیستم. من خدای عشق و پرستش، من نماینده حق، مظهر فداکاری و گذشت، تواضع، فعالیت و مبارزه ام. آتشفشان درون من کافیست که هر دنیایی را بسوزاند، آتش عشق من به حدی است که قادر است هر دل سنگی را آب کند، فداکاری من به اندازه ای است که کمتر کسی در زندگی به آن درجه رسیده است.

به سه خصلت ممتازم: ۱) عشق که از سخنم و نگاهم، دستم و حرکاتم، حیات و ممامتم عشق می‌بارد. در آتش عشق می‌سوزم و هدف حیات را، جز عشق نمی‌شناسم. در زندگی جز عشق نمی‌خواهم و به جز عشق زنده نیستم. ۲) فقر که از قید همه چیز آزادم و بی‌نیازم و اگر آسمان و زمین را به من ارزانی کنند تاثیری نمی‌کند. ۳) تنهایی که مرا به عرفان اتصال می‌دهد و مرا با محرومیت آشنا می‌کند. کسی که محتاج عشق است در دنیای تنهایی با محرومیت می‌سوزد و جز خدا کسی نمی‌تواند انیس شبهای تار او باشد و جز ستارگان اشک‌های او را پاک نخواهد کرد و جز کوه‌های بلند راز و نیاز او را نخواهند شنید و جز مرغ سحری ناله صبحگاه او را حس ناله نخواهد کرد. به دنبال انسانی می‌گردد تا او را پیرستد یا به او عشق بورزد ولی هرچه بیشتر می‌گردد کمتر می‌یابد ...

کسی که وصیت می‌کند آدم ساده‌ای نیست، بزرگترین مقامات علمی را گذرانده، سردی و گرمی روزگار را چشیده، از زیباترین و شدیدترین عشق‌ها برخوردار شده، از درخت لذت زندگی میوه چیده، ازهرچه زیبا و دوست داشتنی است برخوردار شده و در اوج

کمال و دارایی، همه چیز را رها کرده و به خاطر هدفی مقدس، زندگی دردآلود و اشک بار و شهادت را قبول کرده است.

آری ای محبوب من، يك چنین کسی با تو وصیت می کند ...
 وصیت من درباره مال و منال نیست، زیرا می دانی که چیزی ندارم و آنچه دارم متعلق به تو و به حرکت (حرکت المحرومین و حرکت امل) و موسسه (موسسه صنعتی جبل عامل) است. از آنچه به دست من رسیده به خاطر احتیاجات شخصی چیزی بر نداشتم و جز زندگی درویشانه چیزی نخواستم. حتی زن، بچه، پدر و مادر نیز از من چیزی دریافت نکرده اند و آنجا که سر تا پای وجودم برای تو و حرکت باشد معلوم است که مايملك من نیز متعلق به توست.

وصیت من درباره قرض و دین نیست. مدیون کسی نیستم در حالیکه به دیگران زیاد قرض داده ام. به کسی بدی نکرده ام. در زندگی خود جز محبت، فداکاری، تواضع و احترام روا نداشته ام و از این نظر به کسی مدیون نیستم ... آری وصیت من درباره این چیزها نیست ... وصیت من درباره عشق و حیات و وظیفه است ...

احساس می‌کنم که آفتاب عمرم به لب بام رسیده است و دیگر فرصتی ندارم که به تو سفارش کنم ... وصیت می‌کنم که وقتی جانم را بر کف دست گذاشتم و انتظار دارم هر لحظه با این دنیا وداع کنم و دیگر تو را نبینم ... تو را دوست می‌دارم و این دوستی بابت احتیاج و یا تجارت نیست. در این دنیا، به کسی احتیاج ندارم ... احساس احتیاج نمی‌کنم و چیزی نمی‌خواهم. عشق من به خاطر آنست که تو شایسته عشق و محبتی و من عشق به تو را قسمتی از عشق به خدا می‌دانم و همچنانکه خدای را می‌پرستم و عشق می‌ورزم به تو نیز که نماینده او در زمینی، عشق می‌ورزم و این عشق ورزیدن همچون نفس کشیدن برای من طبیعی است ...

عشق هدف حیات و محرك زندگي من است و زیباتر از عشق چیزی ندیده‌ام و بالاتر از عشق چیزی نخواستیم. عشق است که روح مرا به تموج وا می‌دارد و قلب مرا به جوش در می‌آورد. استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند و مرا از خودخواهی و خودبینی می‌راند. دنیای دیگری حس می‌کنم و در عالم وجود محو می‌شوم. احساس لطیف، قلبی حساس و دیده‌ای زیباییین پیدا می‌کنم. لرزش يك برگ، نور يك ستاره دور، موربانه كوچك، نسیم ملایم سحر، موج

دریا و غروب آفتاب همه احساس و روح مرا می‌ربایند و از این عالم مرا به دنیای دیگری می‌برند. اینها همه و همه از تجلیات عشق است؟ به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم، به خاطر عشق است که به دنیا با بی‌اعتنایی می‌نگرم و ابعاد دیگری را می‌یابم.

بخاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌کند و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم و او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم؟ می‌دانم که در این دنیا، به عده زیادی محبت کرده‌ام و حتی عشق ورزیده‌ام ولی در جواب بدی دیده‌ام. عشق را به ضعف تعبیر می‌کنند و به قول خودشان، زرنگی کرده و از محبت سوءاستفاده می‌نمایند! اما این بی‌خبران نمی‌دانند که از چه نعمت بزرگی که عشق و محبت است محرومند. نمی‌دانند که بزرگترین ابعاد زندگی را درک نکرده‌اند، نمی‌دانند که زرنگی آنها جز افلاس و بدبختی و مذلت چیزی نیست و من قدر خود را بزرگتر از آن می‌دانم که محبت خویش را، از کسی دریغ کنم حتی اگر آن کس محبت مرا درک نکند و به خیال خود سوءاستفاده نماید.

من بزرگتر از آنم که به خاطر پاداش محبت کنم یا در ازای عشق تمنایی داشته باشم. من در عشق خود می‌سوزم و لذت می‌برم و این لذت بزرگترین پاداشی است که ممکن است در جواب عشق من به حساب آید. می‌دانم که تو هم ای محبوب من، در دریای عشق شنا می‌کنی، انسانها را دوست می‌داری و به همه بی‌دریغ محبت می‌کنی و چه زیادند آنها که از این محبت سوءاستفاده می‌کنند و حتی تو را به تمسخر می‌گیرند و به خیال خود تو را گول می‌زنند! و تو اینها را می‌دانی ولی در روش خود کوچک‌ترین تغییری نمی‌دهی زیرا مقام تو بزرگتر از آن است که تحت تاثیر دیگران عشق بورزی و محبت کنی. عشق تو فطری است. همچون آفتاب بر همه جا می‌تابی و همچون باران بر چمن و شوره‌زار می‌باری و تحت تاثیر انعکاس سنگدلان قرار نمی‌گیری.

درد آتشین من به روح بلند تو باد که از محدوده تنگ و تاریک خودبینی و خودخواهی بیرون است و جولانگاهش عظمت آسمانها و اسماء مقدس خداست. عشق سوزان من، فدای عشقت باد که بزرگترین و زیباترین مشخصه وجود تو است و ارزنده‌ترین چیزی است که مرا جذب تو کرده است و مقدس‌ترین خصیصه‌ای است که در میزان الهی به حساب می‌آید.



ما تا آخر ایستاده ایم ...